

# روشنفکران لائیک در ایران معاصر



نویسنده: فرهاد خسروخاور، محسن متقی

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۲، بهمن ۹۴، صفحه ۱۰۷ تا ۱۲۸

چکیده: اگر چه از تکوین جریان روشنفکری لائیک بیش از یک قرن می گذرد اما ادبیات موجود در باره این نحله فکری هنوز جایگاه شایسته در پژوهش های مربوط به تحولات جریانات روشنفکری نیافته است که یکی از علل آن را می توان ناهمگونی این جریان دانست. برای فهم بهتر تحولات فکری جریان روشنفکری لائیک ما دو دوره را از هم تفکیک کرده ایم که نقطه گسست آن انقلاب ایران است. در بخش نخست به جریان روشنفکران لائیک در ایران پیش از انقلاب و مخصوصا پس از کودتای ۲۸ مرداد پرداخته ایم. در این دوران روشنفکران لائیک در چهره ناسیونالیسم و مخصوصا مارکسیسم در روایت های گوناگون آن تجلی می یابند. در بخش دوم نخست به بررسی جریان روشنفکری لائیک و مخصوصا برخی از چهره های شاخص در ایران پس از انقلاب پرداخته ایم. پس از فروکش کردن نقش روشنفکران بلند پرواز چهره تازه ای از روشنفکری در ایران پا به عرصه وجود می گذارد که ما نام روشنفکران میانجی و یا واسط به آن داده ایم. در قسمت آخر این نوشته به بررسی این پدیده پرداخته ایم که به دلیل نبود روشنفکران صاحب نام جایی در پژوهش های مربوط به جریان روشنفکری نیافته است.

در قرن نوزدهم و پس از شکست هایی که ایران در چند جنگ با روسیه متحمل شد ما شاهد حرکت ها و تکان هایی در میان مردان اهل سیاست، فرهنگ، علم و دین هستیم. در میان دینداران می توان از سید

جمال الدین اسد آبادی نام برد که کوشید تا کشورهای اسلامی را از خواب غفلت بیدار کند. او در سفرهای خود در سرزمین‌های اسلامی مدتی هم توقف کوتاهی در غرب داشت و به دفاع از ایده اتحاد جهان اسلام همت گماشت. در دوران کوتاه زندگی در فرانسه همراه با محمد عبده مجله عروه الوثقی را منتشر کرد و به طرح پرسش‌هایی در باب انحطاط جهان اسلام پرداخت و در همین دوران وارد بحث با ارنست رنان در باره رابطه میان علم و مذهب گردید. اگر چه حرکت سیاسی سید جمال و کوشش او جهت شوراندن توده‌های مردم و یا تلاش‌های او برای اصلاح حاکمان برای فهم تاریخ اندیشه و حرکت‌های دینی اهمیت بسیار دارد اما او هیچ طرح تازه‌ای در حوزه اصلاح اندیشه دینی و یا ورود اندیشه‌های تازه نداشت و اصلاح طلبی او بیشتر نوعی اصلاح طلبی عملی بود و تلاش اصلی خود را اصلاح جوامع اسلامی می‌دانست. اگر چه تلاش‌های سید جمال را کسانی چون عبده، رشید رضا و دیگران ادامه دادند اما در حوزه روشنفکران و سیاست مداران ایرانی در همان سال‌ها و مخصوصاً در سال‌های پایانی قرن نوزدهم بحث در باره عقب ماندگی ایران و علل آن بسیار مطرح شد و بسیاری از اهل فرهنگ و سیاست کوشیدند تا به جستجوی عوامل دور افتادن ایرانیان از کاروان تمدن پردازند.

با طلوع انقلاب مشروطیت بود که اندیشه‌ها و عقاید غربیان و مفاهیم مدرن کم کم وارد حوزه سیاست و اجتماع گردید و نوع تازه‌ای از روشنفکری در ایران پا به عرصه حیات گذاشت که هیچ پیوند و نزدیکی با محیط‌های رسمی دینی نداشت. نقش کسانی چون طابوف، آخوند زاده، ملک، میرزا آقا خان کرمانی، علیرغم همه اختلاف نظرها، در انتقال برخی از افکار و اندیشه‌های جدید انکار ناپذیر است. این روشنفکران یا به دلیل تاثیر پذیری از روسیه و یا سفرهایی که به کشورهای غربی داشتند بر این گمان بودند که لازمه خروج ایران از عقب ماندگی و انحطاط آن وارد کردن افکار و اندیشه‌های کشورهای پیشرفته است و کوشیدند تا با تکیه بر برخی از اندیشه‌های غربی به اصلاح جامعه ایران کمک کنند. اگر چه هیچیک از این روشنفکران خود را سکولار، لائیک و یا بی دین قلمداد نمی‌کردند و برخی چون آخوند زاده سودای نوعی پروتستانتیسم اسلامی را در سر می‌پروراند اما این حرکت در کلیت خود خارج از نهادهای رسمی دینی آغاز شد و این روشنفکران به هیچ وجه در صدد احیا دین، بازسازی و یا اصلاح اندیشه دینی نبودند. برخی از این روشنفکران در عین پذیرش نقش اسلام در فرهنگ ایرانی خود را مدافع ارزش‌های بنیادین فرهنگ غرب دانسته و بر پا کردن نهادهای سیاسی را بر پایه عقل و مشارکت مردم ممکن می‌دانستند و به همین دلیل ما این روشنفکران را لائیک، به معنی کوشش جهت جدا کردن کردن مرزهای سیاست از دیانت و جلوگیری از حضور دیانت در نهادهای سیاسی و نفی مشروعیت دینی برای نظام‌های سیاسی، می‌نامیم.

موضوع این نوشته پی جویی ریشه‌های این جریان فکری و تلاش جهت بازسازی تبارشناسی آن در تاریخ معاصر ایران است. در ادبیات سیاسی و جامعه روشنفکری ما واژه‌هایی چون لائیک، لائیسیت، سکولار و سکولاریزاسیون بار معنایی زیادی داشته و در موافقت و یا مخالفت با آن گروه‌ها و دستجات مختلفی روبرو هستیم. پرداختن بی طرفانه به این موضوع کار ساده‌ای نیست و نوعی بار ارزشی مثبت و یا منفی در استفاده از این واژه‌ها وجود دارد. این وضعیت در ایران پس از انقلاب و استقرار حکومت اسلامی و چیرگی روایت فقهی بر صحنه سیاست و حکومت باعث شده است که عده‌ای در مخالفت با اندیشه‌های حاکم بر ایران خود را لائیک و یا سکولار بنامند. تشکیل انجمن‌ها و یا تارنماهایی چون سکولاریسم نو، سکولارهای دموکرات، جمهوری خواهان لائیک، سبزه‌های سکولار، از یکسو نشانه تلاش برای تمایز این

گروه‌ها از جریان روشنفکری دینی و از سوی دیگر نشانه آشفتگی فکری در میان جریان روشنفکری جامعه ماست. حضور روشنفکران دینی و دفاع آنها از نوعی سکولاریسم که نام سکولاریسم سیاسی بر آن نهاده اند به این پیچیدگی و آشفتگی نظری نیز دامن زده است. روشنفکران و روحانیونی چون سروش، شبستری، اشکوری، کدیور اکنون به صراحت مدافع جدایی نهاد دین از حکومت بوده و مانعی میان دینداری و سکولاریسم سیاسی نمی‌بینند ولی با وجود این دیوار بلندی میان روشنفکران دینی و هم‌تایان غیر دینی آن وجود دارد که گمان نمی‌کنیم که تنها روشنگری نظری گرهی از این کار بگشاید.

## گونه‌شناسی روشنفکران لائیک

گونه‌شناسی و زمانبندی جریان‌ات فکری خود کوششی نظری و ساخته کار پژوهشگران برای فهم پذیر کردن رویدادهایی است که در جامعه می‌گذرد. اگر چه سرآغاز تکوین روشنفکری لائیک به دوران انقلاب مشروطیت باز می‌گردد اما به گمان ما با شکل‌گیری حزب توده و ورود اندیشه‌ای مارکسیستی ما شاهد شکل‌گیری چهره تازه‌ای از روشنفکری هستیم که در نقد دین و سنت تکیه بر گنجینه ارزش‌های مارکسیستی و سوسیالیستی می‌کنند. با شکل‌گیری حزب توده و حضور او در صحنه سیاسی اولین جنبش فکری و منسجم غیر دینی در جامعه ما پا به عرصه وجود گذاشت و به دلیل نوع سازماندهی این حزب بسیاری از روشنفکران که در چهارچوب اندیشه‌های دینی و سنتی نمی‌گنجیدند نزدیک به این حزب شده و برخی جذب آن گردیدند.

جریان روشنفکری لائیک در ایران از یکپارچگی برخوردار نیست و گرایش‌های چندی در میان آنان وجود دارد که می‌توان به سه نمونه آن اشاره کرد:

نخست روشنفکرانی که با نقد سنت در روایت اسلامی آن خواهان بازگشت به دوران باشکوه ایران قبل از اسلام بوده و گمان می‌کنند که ورود اسلام مانعی در برابر پیشرفت ایران قرار داد. این روشنفکران در حوزه فرهنگ و ادبیات به احیاء اسطوره‌های ایران قبل از اسلام و یا ارزش‌گذاری رویدادها و حوادث ایران پیش از اسلام همت گماشته و کوشیدند تا برخی از شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای ایران پیش از اسلام را زنده کنند. این تاریخنگاری تخیلی، افسانه‌ای که در دوران پیش از انقلاب در آثار کسانی چون بهروز، پورداود، بهار، هدایت تجلی یافت در صدد ساختن نوعی هویت ملی برای ایران بود. این جریان در ایران پس از انقلاب و به دلیل استقرار حکومت اسلامی شکل‌های تازه‌ای به خود گرفت.

گروه دوم روشنفکران چپ مارکسیستی در روایت‌های مارکسیستی، لنینیستی و کمونیستی هستند که با حزب توده آغاز و در سال‌های دهه چهل در سازمان‌های مارکسیستی با مشی چریکی تجلی پیدا می‌کند. حزب توده در سال‌های شکل‌گیری خود از رویارویی با سنت و مذهب احتراز می‌کرد و حتی عقاید مارکسیستی خود را پنهان می‌کرد و بسیاری از روشنفکران به این جریان پیوسته و ادبیات سال‌های ۱۳۲۰ و پس از آن کار این روشنفکران است. این روشنفکران چپ‌گرا در سال‌های ۲۰ تا انقلاب اسلامی از ارج و قرب بسیاری برخوردار و کنشگری آنان ارزش‌والایی در آن دوران بود. اگر حزب توده در ارتباط با مذهب و سنت بسیار محتاطانه عمل می‌کرد اما برخی از مبارزین انقلابی چپ به نقد مذهب پرداختند و کوشیدند تا تفسیر راست‌گیشانه از اندیشه‌های مارکس و لنین در باب مذهب ارائه دهند. روشنفکری لائیک در این سال‌ها در چهره روشنفکران چپ انقلابی و غیر انقلابی نمایان می‌شد.

گروه سوم را روشنفکران ملیگرا با تفسیری سوسیالیستی تشکیل میدادند که با نقد جریان حزب توده پا به عرصه وجود گذاشتند. این گروه از روشنفکران هر چند خود را ادامه دهنده تفسیری مارکسیستی و سیوسالیستی می‌دانستند با این وجود مرز بندی آشکاری با جهت گیری‌ها و سیاست‌های کلی حزب توده داشتند. نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی که پس از جدائی از حزب توده شکل گرفت کوشید تا با گردآوردن برخی از مبارزان و روشنفکران جوان راه تازه‌ای در حوزه سیاست جدا از جریان حزب توده پایه گذاری کند.

برای زمانبندی جریان‌ات لائیک در ایران معاصر ما روش تاریخی را انتخاب کرده و دو دوره مهم را از هم تفکیک میکنیم که انقلاب ایران گسست میان این دو دوره است:

دوره نخست در برگیرنده حضور و ظهور روشنفکران لائیک در عصر پهلوی است که کوشش‌های فکری این روشنفکران که حوزه‌هایی چون سیاست، فرهنگ و ادبیات را در برمیگیرد، در ایدئولوژی‌هایی چون ناسیونالیسم، مارکسیسم و نوعی برداشت جهان سومی تجلی می‌یابد. در دوران پهلوی اول ما شاهد رشد نوعی ناسیونالیسم هستیم اما در دوره پهلوی دوم جریان روشنفکری لائیک در چهره چپ و در روایت‌های گوناگون آن تجلی پیدا میکند.

دوره دوم دوران پس از انقلاب است که پس از غیبت دهه ساله اول انقلاب، روشنفکران لائیک کم کم در جامعه حضور یافته و با فعالیت‌های روزنامه نگاری، انتشار مجلات و یا ترجمه از آثار غربیان نقش مهمی در اشاعه افکار مدرن و لائیک در ایران بازی کردند. در دهه دوم و سوم انقلاب این روشنفکران در ورود اندیشه‌ها و افکار تازه بسیار موثر بودند اما از آغاز دهه چهارم ما شاهد ظهور گروه تازه ای از روشنفکران هستیم که نام روشنفکران واسط و یا میانجی به آن داده‌ایم. پس از کم رنگ شدن نقش روشنفکران انقلابی و روشنفکران بلند پرواز، این گروه تازه که نشانگر پویایی جامعه مدنی در ایران امروز است، نقش خاصی در طرح مسائل به ظاهر پیش پا افتاده بازی می‌کنند. آنان هر چند در صدد ارائه نظریه‌های کلان در باب جامعه، سیاست، حکومت و دین نیستند اما با تلاش‌های نظری و یا فعالیت‌های عملی خود در صحنه مجازی، در پیشبرد برخی از ارزش‌های اصلی جهان مدرن نقش داشته‌اند. از آنجا که چهره مهم و شناخته شده‌ای در میان این گروه وجود ندارد در نتیجه در بسیاری از پژوهش‌های جامعه شناختی هیچ اشارهای به این گروه نشده است.

## روشنفکران لائیک در عصر پهلوی اول

اگر چه نقش انقلاب مشروطه در شکل‌گیری جریان روشنفکری لائیک انکار ناپذیر است اما بسیاری از شاه پا به عرصه حیات گذاشتند و نقش مهمی در ساخت و پرداخت روشنفکران در دوران رضا ایدئولوژی ملی‌گرایی بازی کردند. در آن دوران، ایران شاهد مدرن شدن حوزه‌هایی از زندگی فکری و سیاسی است و نوآوری‌های رضاشاه بی ارتباط با شخصیت خاص خود او نیست که کوشید تا با تکیه بر برداشتی آمرانه از تجدد، ایران را وارد دوره تازه‌ای از حیات خود کند. در دورانی که ناسیونالیسم ایدئولوژی غالب زمانه بود او وطن پرستی و یا ناسیونالیزم را بعنوان ایدئولوژی خود پذیرفت. رضا شاه تجددخواه بود بدون اینکه الگوی روشن و دقیقی از روند تجددخواهی داشته باشد و چون فاقد چنین الگویی بود در نتیجه بسیاری از روشنفکران را در کنار خود گردآورد و این روشنفکران نقش مهمی در

روند مدرن‌کردن ایران داشتند. روشنفکرانی چون فروغی، پورداوود، اقبال و قزوینی با جذب شدن در بوروکراسی دولتی در انتقال افکار و عقاید و خلیات مدرن در ایران اثر گذار بودند. این مدرن‌گری در چند حوزه انجام گرفت. در حوزه قضایی علی اکبر داور که از درس خواندگان ایرانی در سوئیس بود و در رشته حقوق تحصیلات خود را به پایان رسانده بود با ورود به ایران نقش مهمی در شکل‌گیری دستگاه دادگستری در سال ۱۳۰۶ بازی کرد. در حوزه تاسیس نهادهای آموزشی مدرن و مخصوصاً تاسیس دانشگاه در سال ۱۳۱۳ باید از علی اکبرسیاسی و نقش او در تاسیس دانشگاه یاد کرد. در حوزه مدرن‌گری زبان و تاسیس فرهنگستان اول نیز روشنفکران نقش مهمی داشتند. در این حوزه می‌توان از تاسیس فرهنگستان اول نام برد. حکومت پهلوی "مثل همه حکومت‌گران چیزی از زبان و مسائل آن نمی‌دانست این روشنفکران درون حاکمیت بودند که بر بنیاد روح ناسیونالیستی چیره برفضای آن دوران اندیشه برپا کردن فرهنگستان را پیش آوردند و ضرورت آن را به رضاشاه فهماندند". در کنار این نهادهای مدرن باید از تاسیس نهادهای دیگری چون ارتش، ثبت احوال و شناسنامه‌دار کردن ایرانیان نیز یاد کرد. همزمان با این کارها باید از اقدامات قلدرمنشانه او برای به کرسی نشاندن افکارش چون کلاه پهلوی در سال ۱۳۰۷ برای مردان و منع حجاب در مکانهای عمومی در سال ۱۳۱۴ برای زنان نام برد.

رضا شاه در کنار همه این کارهای مدرن و باارزشی که در تاسیس نهادهای مدرن کرد و کوشید تا جامعه‌ی قبیل‌های دوره قاجار را وارد مرحله نوینی در تاریخ ایران کند اما در سالهای پایانی حکومتش به نوعی از در ستیز و بیمهری با روشنفکران درآمد که مهمترین آن منع فعالیت احزاب سیاسی، برکناری تقی زاده از مقام سفیر ایران در لندن، مرگ فرخی شاعر تندرو در زندان، زندانی شدن علی دشتی در یکی از آسایشگاه‌های دولتی، برکناری احمد کسروی و سرانجام ضدیت با کمونیسم بود. او قانونی را تصویب کرد که بر طبق آن سازمان‌هایی که پادشاهی مشروطه را به خطراندازند یا مرام اشتراکی را تبلیغ کنند به ده سال زندان محکوم خواهند شد و این چنین بود که شش سال پس از به قدرت رسیدنش در سال ۱۳۱۶ نیز دستگیری گروه معروف به پنجاه و سه نفر رخ داد.

## روشنفکران لائیک در دوران پهلوی دوم

با کنار رفتن رضاشاه، فرزند او به قدرت رسید و در سی و چند سال حکومت خود هم به شکل‌گیری جریان روشنفکری کمک کرد و هم در سرکوب آنان نقش مهمی داشت. در زمانه‌ای که با اصلاحات گمان می‌کرد که ایران را وارد مرحله نوینی کرده است بسیاری از روشنفکران و جوانان دانشگاهی از سر مخالفت با او درآمدند و با گردهم آمدن در سازمانهای سیاسی تزلزلی در بنیادهای حکومت پهلوی در انداختند و روحانیون نیز که حوزه فعالیت و دامنه عمل خود را محدود می‌دیدند کم‌کم سیاسی شده و با حرکت آیت الله خمینی به جریان مخالف نظام تبدیل شدند. برای فهم بهتر سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ می‌توان سه مرحله را از هم تفکیک می‌کنم.

مرحله نخست دوران آزادی‌های سیاسی: که از سال ۱۳۲۰ آغاز و تا سال ۱۳۳۲ ادامه پیدا میکند که زمانه آزادی‌های نسبی و شکل‌گیری احزاب نامیده شده است. بیرون رفتن رضا شاه، آمدن پسرش و قدرت نداشتن آنچنانی او، تشکیل حزب چپ‌گرای توده و حزب راست‌گرای اراده ملی، ائتلاف جبهه ملی در آن دوران و حزب دموکرات قوام در سال ۱۳۲۵ که پس از سقوط قوام در سال ۱۳۲۷ از بین رفت. این دوران زمانه قدرت گرفتن و سر برآوردن و مشروعیت بخشیدن روشنفکران چپ است. در این سال‌ها

کم کم در حزب توده هم انشعابی بوجود می‌آید که منجر به تشیکل نیروی سوم می‌شود که رهبر این جریان خلیل ملکی است. این گروه هم با جهت‌گیری کلی حزب توده مخالف بود و هم مخالف با گرایش‌هایی بود که بعداً نام اسلامگرایی به خود گرفتند. بد نیست که اشاره‌ای هم به کنگره‌ای نویسنده‌گان ایران در سال ۱۳۲۵ بیافکنیم. میزبان این کنگره، انجمن فرهنگی ایران و شوروی است که با حضور ۷۸ شاعر و نویسنده برگزار می‌شود. ریاست این کنگره را محمدتقی بهار، وزیر فرهنگ وقت به عهده دارد و افرادی چون کریم کشاورز، صادق هدایت، دهخدا و فروزانفر نیز حضور دارند. اگر دوران رضاشاه را زمانه شکل‌گیری روشنفکری وطن‌پرست یا ملی‌گرا بدانیم دوره ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دوره شکل‌گیری روشنفکران چپ‌گرا است که تحت تاثیر فعالیت‌هایی که در روسیه و کمک‌هایی که در روسیه می‌شد به شکل‌گیری حزب توده پرداختند. در این دوران حزب توده فعالیت‌های بسیار آشکار داشت و بسیاری از روشنفکران و نویسندگان به این حزب پیوستند.

مرحله دوم دوران سکوت روشنفکران: از سال ۱۳۳۲ آغاز و تا اوائل دهه ۱۳۴۰ ادامه می‌یابد. این دوره ما شاهد سقوط حکومت ملی مصدق و سرکوب و زندانی کردن مخالفین هستیم. با شکست حکومت ملی دکتر مصدق و بازگشت محمد رضا شاه به سلطنت مرحله تازه‌ای از سرکوب روشنفکران آغاز شد. محمد رضا شاه با قدرت دادن به سازمان امنیت و بازگذاشتن دست او در سرکوب مخالفان زمینه سخت‌گیری و حتی گوشه‌نشینی برای کسانی منجر شد که هیچ تعلق خاطر به حزب توده و اندیشه‌های مارکسیستی نداشتند و افرادی چون شاهرخ مسکوب یا شاعری مانند اخوان ثالث نیز در این سال‌ها در زندان بودند. در این دوران نوعی ادبیات انقلابی و اشعار مبارزه‌جویانه شکل می‌گیرد.

مرحله سوم ظهور روشنفکران لائیک، چپ و انقلابی ۱۳۴۰-۱۳۵۷: اگر دهه ۳۰ دوران قدرت‌گیری حزب توده و روشنفکران نزدیک به این جریان بود دوران دهه چهل تا سال ۵۷ را می‌توان عصر شکل‌گیری روشنفکران انقلابی سرنگون‌طلب نام داد.

در این دوران ما شاهد حضور روشنفکران انقلابی هستیم که در سازمان‌های سیاسی گرد آمده و خود را مدعی پیروی از ایدئولوژی مارکسیستی می‌دانند. بابک احمدی سال‌های دهه چهل را دهه تضادها دانسته و معتقد است که ایران در آن دوران درگیر تحولی سریع بود که آمیزه‌ای از کهنه و نو بود چرا که در این سال‌ها ایران تحولات شگرفی را در حوزه اقتصاد، فرهنگ و سیاست به خود دید. و حتی در حوزه‌هایی چون جهانگردی ما شاهد رشد این صنعت می‌باشیم. و یا در حوزه انتشارات نیز انتشارات فرانکلین، امیر کبیر و خوارزمی، هر چند در سال‌های قبل شکل گرفته بودند، اما در این دهه شکوفا شدند.

در این دوران روشنفکران لائیک جدا از فعالیت‌های سیاسی در برخی از حوزه‌های فکری نیز حضور داشتند برای نمونه در حوزه ادبیات بسیاری از کارهای شاملو، فروغ، اخوان در این دوران خوانندگان بسیاری یافت. هرچند اخوان بسیاری از اشعار خود را در سال‌های قبل از دهه چهل منتشر کرده بود اما در این دهه نیز او با اشعار خود و برخی از شعرهایش جایگاه مهمی داشت. احمد شاملو دیگر شاعر با اهمیت این دوران است که اشعارش به هیچ وجه صبغه دینی نداشته و به نوعی دفاع از جریان‌های سیاسی دوران خود است. در حوزه ادبیات ما شاهد انتشار آثار گلستان و ساعدی و گلشیری هستیم و نوعی ادبیات مدرن در این دوران پا به عرصه وجود می‌گذارد.

در حوزه فکری انجمن حکمت و فلسفه، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، موسسه تحقیقات اجتماعی حاصل این دوران است. شک نیست که دهه چهل "بدون تردید دهه تعیین کننده‌ای بود، دوره خلاقیت و انفجار اندیشه‌های ایرانی بعد از سالها سکوت و سکون و رخوت. بخصوص در حوزه ادبیات". و هنر و البته گونه‌های اندیشه سیاسی ضد استبدادی-استعماری.

در همین سالها ما شاهد گسترش گفتمان غرب ستیزی هستیم که با انتشار کتاب غرب زدگی آل احمد ابعاد تازه‌ای به خود میگیرد. دو گروه هایدگریان مسلمان و حلقه فردید در نقد و نفی غرب و یورش به تجدید نیم‌بند نقش مهمی بازی کرده و به ساختن نوعی گفتمان هویتی پرداختند. این گفتمان غربستیزانه در آستانه انقلاب با کتاب «آسیا در برابر غرب» شایگان و نوشته‌های نراقی مطرح شد و در فضای پس از انقلاب فردید به فعالیت‌های فرهنگی خود ادامه داد و کوشید تا تفسیر خاصی از انقلاب ایران و ولایت فقیه ارائه دهد. این روشنفکران نیز علی‌رغم همه اختلافی که با دیگر روشنفکران داشتند به نوعی روشنفکر لائیک بودند.

## انقلاب ایران و استقرار حکومت اسلامی: پایان موقتی روشنفکران لائیک

با پیروزی انقلاب ایران و استقرار حکومت اسلامی روشنفکران لائیک به حاشیه رانده شدند و حتی کوشش‌های برخی از آنان برای نزدیکی به روحانیت و مشروعیت‌بخشی کارساز نبود. در دوران آغاز انقلاب بخشی از این روشنفکران به دیدن آیت الله خمینی رفتند اما رهبر انقلاب از آنان خواست تا قلم‌های خود را در خدمت اسلام قرار دهند و این روشنفکران دریافتند که انتظار مشروعیت از نظام برآمده از انقلاب عبث است. در این سالها ما شاهد شکل‌گیری روشنفکران ارگانیک به تعبیر گرامشی هستیم که در خدمت حکومت برآمده از انقلاب هستند و می‌کوشند تا مبانی مشروعیت برای نظام اسلامی درست کنند و بسیاری از آنان یا مستقیماً وارد نهادهای حکومتی شدند و یا در مرکز مطالعات استراتژیک به نظریه‌پردازی مشغول گردیدند. در این دوران روشنفکران لائیک نه در حوزه نظری و نه در حوزه عملی حضور آنچنانی نداشته و بسیاری از آنان در سازمان‌های سیاسی به فعالیت مشغول هستند. وضعیت جنگ با عراق و حوادث سالهای شصت، وضعیت جامعه را در نفی هر گونه عقاید دیگراندیشانه قرار داد و روشنفکران لائیک در وضعیت شکننده‌ای قرار گرفتند. در نیمه دوم دهه انقلابی ممکن شد. پایان جنگ با عراق، فوت شصت کم کم زمینه گذار از جامعه انقلابی به وضعیت پسا رهبر انقلاب، فروپاشی نظام کمونیستی زمینه ساز نقد حکومت‌های ایدئولوژیک و گسست با آرمانگرایی انقلابی در شکل‌های مارکسیستی و دینی آن گردید.

اگر چه سالهای دهه شصت بسیار بر روشنفکران سخت گذشت با وجود این آنان از پا ننشستند و کوشیدند تا با انتشار مجلات حضور داشته باشند. جواد مجابی در مقاله ای در یادبود مختاری می‌نویسد: "دوران سکوت را بر ما تحمیل کردند با هدف کنارزدن و حذف و امحا. اما بسیاری از این آفرینشگران در این سالهای سکوت [سالهای ۶۰]- که من آن را دوران تأمل مینامم- اندیشیدند، در حوادث گذشته غور کردند، آینده را به‌چشم‌انداز کشیدند، کارکردند، خلق کردند و بازهم در باره خود، کارشان، مردم، فرهنگ و کشور و جهان پیرامون تأمل کردند. در واقع نوعی بازنگری ژرف در باره آنچه بودیم و هرچه گذشت و آمادگی برای روزهایی که پیشرو داشتیم." و در چنین وضعیتی است که ما شاهد حضور نشریات روشنفکری هستیم که دغدغه دامن زدن به مسائل مربوط به ایران و جهان در حال تغییر را

دارند. با ورود به دنیای پسا کمونیسم و بحران اندیشه دینی، که تجلی آن را در مشکلات حکومت برآمده از انقلاب می‌بینیم، نوعی بازنگری در باب بنیادهای فکری جریان روشنفکری و ضرورت شناخت مبانی فکری غرب آغاز می‌شود. نشریاتی چون آدینه، دنیای سخن، گردون، تکاپو، گفتگو، جامعه سالم در این سالها منتشر شده و میکوشند تا در دامن زدن به بحث‌های نظری مشارکت کنند. کتاب نقد آگاه در چند شماره خود در کنار مقالات مختلف زمینه بحث و نقد استالینسم را در بحث‌های میان نجف دریابندری و عباس میلانی آغاز می‌کند. نشریه ارغنون با هدف ترجمه آثار مهم فلسفه، جامعه‌شناسی، ادبیات، روانکاوی پا به عرصه حیات گذاشته و در بیست شماره خود خواننده را با کثرت گرایش‌های فکری غرب آشنا می‌کند. نشریه کیان در آغاز دهه ۷۰ با انگیزه دفاع از روشنفکری دینی منتشر می‌شود و برخی از روشنفکران لائیک در این نشریه مقالات خود را منتشر می‌کنند. در این مجله ما شاهد برگزاری میزگردهایی با حضور جواد طباطبایی رامین جهانگل و مقالاتی از برخی پژوهشگران ایرانی مستقر در غرب هستیم. در نشریات حوزوی چون نقد و نظر نیز ما شاهد انتشار نوشته‌هایی از حسین بشیریه هستیم.

از آنجا که جریان روشنفکری لائیک هنوز تبدیل به جنبش فکری گسترده نگردیده است و در نام‌هایی خاص خلاصه می‌شود در این بخش می‌کوشیم تا به معرفی چند چهره شاخص این گرایش فکری بپردازیم. البته شاید این نویسندگان با صفت لائیک در مورد خودشان موافق نباشند و حتی آنچنان سختی میان آنان وجود نداشته باشد با وجود این منظور ما از لائیک نامیدن این افراد نبودنشان در سپهر اندیشه دینی، بکار نبردن مفاهیم دینی برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی، دفاع از حکومت عرفی، تعلق به سنت‌های فلسفی غرب، کوشش جهت انتقال بخشی از سنت فکری-فرهنگی و فلسفی غرب از طریق ترجمه و تالیف است.

می‌توان دو گرایش کلی را در میان روشنفکران لائیک از هم تفکیک کرد:

نخست روشنفکران نظریه پرداز که می‌توان از جواد طباطبایی و آرامش دوستدار و حسین بشیریه نام برد. طباطبایی با طرح زوال اندیشه سیاسی در ایران و ضرورت بازخوانی سنت از دید مدرن و اهمیت زنده کردن جدال متقدمین و متجددین نقش مهمی در طرح فلسفه سیاسی در ایران بازی کرده است. آرامش دوستدار نیز با طرح "امتناع تفکر در فرهنگ دینی" به نقد رفتارهای روشنفکران ایرانی پرداخته که هنرشان همانا نیندیشیدن است. بشیریه هر چند نظریه خاصی ارائه نداده است اما او از کسانی است که در ورود مفاهیم حوزه جامعه‌شناسی سیاسی نقش مهم داشته و از سوی دیگر به تربیت نسل تازه‌ای از روشنفکران همت گمارد که برخی از آنان تبدیل به چهره‌های شاخص جریان اصلاح طلبی در ایران شدند.

دوم روشنفکران مولف، جستارنویس و مترجم. در سالهای پس از انقلاب برخی از روشنفکران کوشیدند تا به تالیف کتاب‌هایی در زمینه شناخت گرایش‌های فلسفی غرب بآیند. در این میان بابک احمدی با انتشار کتاب "مدرنیته و اندیشه انتقادی" و دو جلد "ساختار و تاویل متن" نقش مهمی ایفا کرد. در کنار این آثار تالیفی او کتاب‌های بسیاری در باره فیلسوفانی چون مارکس، هایدگر و یا در باب هنر منتشر کرده است. داریوش آشوری نیز در کنار ترجمه کتاب‌هایی از متفکرین غربی مقالات بسیار در نقد فرهنگ و روشنفکران منتشر کرده است.



هدف ما از این تقسیم بندی تاکید بر گرایش غالب میان این روشنفکران لائیک است و گرنه طباطبایی در کنار نظریه پردازی به مقاله نویسی و هم به ترجمه پرداخته است و یا بابک احمدی نیز کتاب ترجمه کرده است.

:این روشنفکران علی‌رغم خاستگاه‌های متفاوت در چند نکته با هم مشترک هستند

نخست اینکه تغییر و تحولات جامعه ایران بدون در نظر گرفتن سنت و نگاه انتقادی به آن ناممکن است.

دوم طرح اندیشه انتقادی با نقد چپگرایی و گسست با اندیشه‌های تمام خواهانه از نوع اسلامی و مارکسیستی ممکن است.

سوم بسیاری از این روشنفکران اهمیت اساسی به ترجمه آثار غربیان برای انتقال اندیشه جدید قائلند و بر این باورند که ترجمه آثار غربیان راهگشای برخی از معضلات فکری جامعه ایران است.

اکنون اشاره ای به کارها و نوشته های برخی از این روشنفکران می کنیم.

### **آشوری: نقش زبان در سکولار کردن اندیشه‌ها**

در میان روشنفکران لائیک که به دو نسل قبل و بعد از انقلاب تعلق دارند داریوش آشوری از جایگاه مهمی برخوردار است. گستردگی حوزه‌های پژوهشی و تلاش‌های او برای یافتن زبان منطبق با نیازهای فکری دوران ما و کوشش‌هایش برای ترجمه آثار فیلسوفان غربی از او چهره بی‌همتایی ساخته است. آشوری در عین حال از روشنفکرانی است که حضور فعال در بحث‌های روشنفکری حوزه عمومی داشته و از درگیر شدن با دیگران روشنفکران هراسی ندارد. او از معدود روشنفکران ایرانی است که شیفته گفتمان غرب زدگی آل احمد نشد و در همان جوانی با شجاعت به نقد برخی از مبانی فکری جلال پرداخت. نکته‌سنجی‌ها و باریک‌بینی‌های آشوری را می‌توان در نوشته‌های او دنبال کرد که در زبان فارسی جستار نویسی نام دارد است. مقاله بلند او زیر عنوان ”درآمدی بر معنای جهان سوم” از نقدهای جدی بر رفتار روشنفکران مارکسیست و شیفتگی بسیاری از آنان نسبت به استالینسم است. او در این نوشته به خوبی به نقد کسانی پرداخته است که همچنان وسوسه انقلاب داشته و به تحسین استالینسم و قدرت قهار او مشغول اند.

آشوری در حوزه‌های مختلفی پرسه زده و پرسش‌هایی را طرح و پاسخ‌های خود را برای داوری و نقد در برابر ما قرار داده است. ترجمه، واژه‌آفرینی، جستارنویسی، تهیه فرهنگ علوم انسانی بخش مهمی از تالیفات او را تشکیل می‌دهد. او همچنان به کار پژوهش، تالیف و جستار نویسی مشغول است زیرا ”من هرگز نخواسته‌ام و نتوانسته‌ام خود را به یک زمینه حرفه‌ای پایبند کنم بلکه همیشه کششی درونی ”می‌بایست مرا به سوی جستار مایه ای و زمینه ای کشیده باشد

آشوری در جوانی و حتی نوجوانی همچون بسیاری از هم‌روزگاران خود دل در گرو حزب توده بست اما این نزدیکی آنچنان پایدار نبود و با جدا شدن از این حزب و آشنایی با ملکی در سال ۱۳۳۷ به عضویت حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) در آمد. این جریانی که در عین پایبندی به آرمان‌های

سوسیالیسم و دفاع از ارزش های عدالت جویانه، نقاد ستمگری های و استبداد سوسیالیسم موجود بود که بهشت موعودشان نزد نیروی سومی ها چیزی جز جهنم موجود نبود. در سال 1346 از اعضای موسس کانون نویسندگان و جزء هیئت دیران آن کانون شد. اما دل او سودای عشق دیگری داشت. آشنایی با نوشته های نیچه او را وارد دنیای فلسفه و ماجراهای آن کرد و بخشی از زندگی خود را صرف ترجمه آثار او کرد. زمانی که نخستین کتاب نیچه را خواند در پشت کتاب او این بیت حافظ را نوشت

غلام آن کلامم که آتش افروزد    نه آب سرد زند از سخن بر آتش تیز

آشنایی با نیچه و اندیشه او، آشوری را به سوی ترجمه نوشته های این فیلسوف آلمانی کشاند و دل به نوشته های او سپرد و جانمایه اندیشه های او را زیست. در زمانه ای که مارکسیسم، کمونیسم، انقلاب، قهر انقلابی دل و دماغ همه را ربوده بود به ترجمه کتاب های این فیلسوف آلمانی همت گمارد و طعنه طاعنان را به تن پذیرفت. به جای ترجمه کتاب های لنین، رژیس دبره و یا چه گوآرا که می توانست او را محبوب انقلابیون مسلمان و کمونیسم کند راه «فلسفیدن با پتک» را برگزید و به شکستن بسیاری از بت های زمانه خود پرداخت. این روحیه گریز از سرسپردگی و شکستن «بت های ذهنی و خاطرات ازلی» و درافتادن با قطبهای روشنفکری زمانه خود را، آشوری از جوانی و با نقد نوشته آل احمد آغاز کرد.

تجربه ترجمه او را به توانایی ها و ناتوانی های زبان فارسی در انتقال مفاهیم و واژه های غربی آگاه کرد و بخش مهمی از زندگی فکری خود را وقف ساختن واژگان مناسب و کوشش جهت توانا کردن زبان فارسی کرد.

واژه هایی چون گفتمان، ابر قدرت، آرمانشهر که در زبان روزمره و در نوشته های فارسی زبانان برجستگی خاصی دارد از بر ساخته های او هستند. کتاب «بازاندیشی زبان فارسی» نشانگر آگاهی او بر توانایی های زبان فارسی جهت استفاده از پیشوندها، پسوندها، و جستوی معادل برای برخی از ایسمهای زبان های غربی چون اومانیسیم، مارکسیسم، ماتریالیسم، می باشد.

در برخورد با زبان فارسی او کوشیده است تا از راه افراط و تفریط دوری گزیند. نه خواهان عرب زدایی از زبان فارسی است و نه مدافع ورود بی قید و شرط واژگان غربی در این زبان. از دید او با شناخت بهتر ساختار زبان فارسی و آگاهی بر توانایی های این زبان و گشودن آن به روی دنیای مدرن می توان بر کارآرایی های این زبان افزود.

آشوری خود را محدود به اندیشه کردن در باب زبان نکرد بلکه کوشید تا رابطه این زبان را با فرهنگ و دیگر ساختارهای معنایی جهان ایرانی- اسلامی بکاود. به همین دلیل است که رابطه زبان با مدرنیت محور کوشش های اساسی او در بازاندیشی در باره زبان و روشن کردن نسبت ما (مای ایرانی، اسلامی، جهان سومی) با دنیای غرب است.

رابطه ما با غرب و فراز و فرود روشنفکران ما در باب غرب از دغدغه های فکری آشوری است چرا که وسوسه غربی شدن و یا نفی دست آوردهای غرب از دغدغه نه تنها روشنفکران بلکه بسیاری از سیاستمداران و کنشگران ایرانی در صد سال گذشته است. بیش از یک قرن است که ما میوه ممنوعه غرب را چشیده ایم و با هبوط مان آگاه به برهنگی خود شده ایم. کوشش های ما برای پوشاندن این

برهنگی و لباس‌های عاریتی که از غرب خریده و یا وام گرفته ایم همگی مناسب اندام ما نیست و گهگاه شکل و شمایل ما را هم برای خودمان و هم برای غربیان ناموزون و عجیب جلوه داده است. به قول آشوری ما راه حل این وضعیت را به جای بازاندیشی در بنیادهای هستی‌شناسانه انسان ایرانی در روی کردن به اسلامگرایی، باستانگرایی و شکل‌های نوین بنیادگرایی جستجو کرده‌ایم. اما آنچه همچنان پا برجاست داستان راز قدرت غرب است و کوشش‌های ما در شیشه کردن این مار تا کنون به جایی نرسیده است و ما همچنان شیفته قدرت غرب یا مخالف سرسخت آن هستیم. اما داستان غرب‌گرایی، غرب‌ستیزی و غرب‌شناسی در نوشته‌های آشوری خود حدیث دیگری است.

آشوری اگر چه خود را در سپهر روشنفکران لائیک و سکولار می‌داند با این وجود همسخنی و همدلی خاصی با روشنفکران دینی داشته و نقش آنان را در متحول کردن روحیات و خلیقات بخشی از جامعه مهم می‌داند.

آشوری پروژه فکری خود را درمان زیست جهان پریشان ما، آشفتگی ذهنی و روان پریشی ما قرار داده است اما به محدودیت‌های کار خود واقف است و معتقد است که ” به رغم همه دشواری‌های زندگی در چنین روزگار پرآشوب و پر خطر، و همه تنگناهای مادی و روانی در آن، آنچه طبع من می‌طلبیده و استعداد آنرا داشته‌ام و برای مردم خود سودمند می‌دانستم، تا حد پذیرفتنی به انجام رسانده‌ام و از ”روزگار چندان طلبکار نیستم“

## بابک احمدی

در میان روشنفکران لائیک بابک احمدی هم به دلیل کتاب‌های تالیفی خودش و هم کوشش‌هایش در جهت طرح فیلسوفان غربی جایگاه ارزنده‌ای دارد. او از روشنفکران تاثیر گذار دوران پس از انقلاب است و اگر از ترجمه بخشی از کتاب لوکاچ زیر عنوان ”تاریخ و آگاهی طبقاتی“ بگذریم دو کتاب تالیفی او نقش مهمی در شناخت اندیشه‌های فلسفی غرب و جریات انتقادی آن دیار بازی کرد. مدرنیته و اندیشه انتقادی او که به نوعی طرح پروژه هابرماس در کتاب گفت‌مان فلسفی در باب مدرنیته است خواننده ایرانی را با تحولات فکری غرب و کثرت‌گرایی‌های فلسفی آن دیار آشنا می‌کند. اما اثر مهم او «ساختار و تاویل متن» است که در دو جلد در سال ۱۳۷۲ منتشر شد. در این کتاب که به نوعی اثری تالیفی است بابک احمدی خواننده ایرانی را که در آن دوران امکان دسترسی به آثار بسیاری از نویسندگان را نداشت با اندیشه‌های بسیاری از فیلسوفان تاثیر گذار غرب آشنا و سر تحول فکری آنان را بازمی‌نمایاند. بابک احمدی جدا از ترجمه، تالیف و نویسندگی در بحث‌های سیاسی نیز مشارکت کرده و با دخالت در بحث‌های روشنفکری می‌کوشد تا به گشودن فضای سیاسی و جامعه مدنی کمک کند. کتاب «کار روشنفکری» او که متأسفانه پژوهشی در میان اهل کتاب نداشت نوعی دعوت جامعه روشنفکری به اندیشیدن در باره مفهوم روشنفکری و دوری گزیدن از دریافت‌های ذات‌گرایانه است. کتاب «ساختار و هرمنوتیک» او نیز نوعی یادآوری بحث‌های نظری میان لوی استروس و پل ریکور در باب تفسیر و تاویل است. او هر چند خود را در حوزه فلسفی و مدار اندیشه‌های هایدگر می‌داند اما در حوزه سیاست و فلسفه سیاسی نقش پوپر و نقادی‌های او را برای گشایش فضای سیاسی انکار ناپذیر دانسته و تقلیل فضای فکری جامعه ما را به پوپری‌ها و هایدگری‌ها ناکارآمد قلمداد می‌کند. بابک احمدی از نقادان اندیشه‌های چپ‌گرا و مخصوصاً حرکت این روشنفکران در سالهای ده ۴۰ و ۵۰ است و نوشته او در

مجله اندیشه پویا به بحث های زیادی دامن زد

## آرامش دوستدار و نقد فرهنگ دینی

آرامش دوستدار در میان اهل کتاب به دلیل نوشتن چند اثر در نقد فرهنگ دینی و وضعیت روشنفکری بسیار مطرح است. توجه و پرداختن به کارها و نوشته‌های او، هم به دلیل نقادانه‌های صریح و روشن او به فرهنگ دینی و رفتارهای روشنفکری است و هم به دلیل سرخوردگی بخشی از جوانان و اهل فکر از روند تغییر و تحولات ایران و سلطه حکومتی دینی بر جامعه ایران. آرامش دوستدار و جواد طباطبائی امروزه به مرجع فکری و پیشوای روشنفکری کسانی تبدیل شده اند که می‌کوشند در برابر بحران موجود در حوزه فرهنگ، فکر و اندیشه راه تازه‌ای جستجو کنند و تمایز خود را با جریان نواندیشی دینی به سرکردگی کسانی چون سروش، شبستری، کدیور، ملکیان، اشکوری نشان دهند.

نوشته‌های آرامش دوستدار متأسفانه در ایران امکان چاپ نیافته اند. هر چند اهل کتاب از راه های مختلف با نوشته‌ها و افکار او آشنا هستند و در برخی از کتاب‌هایی که در ایران چاپ شده اند اشاره ای به کارهای او شده است. با در نظر گرفتن تاثیر مستقیم و غیر مستقیم دوستدار بر جریان‌های روشنفکری معاصر و مخصوصاً پس از انقلاب می‌توان او را در زمره روشنفکران بلند پرواز نام داد که می‌کوشند تا نظریه‌ای فراگیر برای مشکلات فکری ما طرح کرده و پاسخی به بحران‌ها و بغرنجی‌های ما دهند.

اگرچه آرامش دوستدار هیچگاه واژه لائیک را همچون صفتی برای خود انتخاب نکرده است با وجود این پروژه اصلی او همچون دیگر روشنفکرانی که از آنها در این نوشته نام بردیم بنا کردن بنیادهای فکری خارج از زبان و کلام دینی است. آرامش دوستدار برای فهم پذیر کردن نظریات خود، همچون هر نویسنده و متفکری، چند مفهوم‌سازی کرده است که روشن کردن این مفاهیم به فهم بهتر نظریات او کمک می‌کند.

آرامش دوستدار متولد تهران است و پس از پایان تحصلات دبیرستانی وارد دانشگاه تهران شد. سپس برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۳۷ به آلمان رفت و در رشته فلسفه رساله دکتری خود را در باب “متافزیک اخلاق در فلسفه اراده معطوف به قدرت در نزد نیچه” به پایان رساند. در سال‌های تحصیل در آن کشور (۱۹۵۹-۱۹۶۱) در کنار تحصیل در فلسفه به مطالعه ادیان پرداخت. پس از پایان تحصیلات خود در فلسفه به ایران بازگشت و در دانشگاه تهران به تدریس فلسفه مشغول شد. با پیروزی انقلاب ایران همچون بسیاری از همروزگان خود به اروپا آمد و در کشور آلمان اقامت گزید. نخستین کتاب آرامش دوستدار زیر عنوان “ملاحظات فلسفی در دین، علم و تفکر: بینش دینی و دید علمی” در سال ۱۳۵۹ در ایران بوسیله نشر آگاه چاپ شد. دیگر آثار او در خارج از ایران انتشار یافت.

کار دوستدار نقد فرهنگ دینی حاکم بر ایران است و نظریه او در این باب نخست به صورت چند مقاله در نشریه الفبا و سپس در کتابی با عنوان “امتناع تفکر در فرهنگ دینی” منتشر شد. در کنار نقد فرهنگ دینی او به نقد رفتارهای روشنفکری و فرهنگی ما پرداخت و در کتاب “درخشش‌های تیره - روشنفکری ایرانی و هنر نیندیشیدن نگاهی به رفتار فرهنگی ما” با بررسی دو مفهوم دین‌خویی و روزمرگی به نقد

جریان‌های روشنفکری ایران در صد سال گذشته پرداخت. پروژه روشنگری دوستدار نقد فرهنگ دینی و ضرورت اندیشیدن به امتناع تفکر در چنین فرهنگی و اهمیت رفتارهای روشنفکران ایران در صد سال گذشته است.

فرهنگ دینی به نظر او "کلا و در وهله اول فرهنگی است که از شکم آن "ما" ی لاهوتی زاده و در دامن آن پرورده شده است. ارزش‌های خود را از آرزوها، هیجان‌ها و بر رویهم از عوارض پیشزایمانی، (XIII زایمانی، پسزایمانی اجتماعی آن دارد". (درخشش‌های تیره ص

اما فرهنگ دینی دارای ابعاد خاص خود است. نخستین بعد فرهنگ دینی اینست که به جای پرسش و تحلیل و استدلال به مرجعی بی چون و چرا برای هدایت فرد تبدیل می‌شود. دومین بعد فرهنگ دینی بهرسمیت شناختن مرجع خود است. سومین بعد فرهنگ دینی برتری خبر بر دلیل است. بعد چهارم این فرهنگ دینی این است که منشاء اخبار در آن نهایتاً و لااقل نیمه بشری - نیمه آسمانی است. و سرانجام اینکه فرهنگ دینی تمامخواه است. و بر بستر چنین فرهنگی است که مسئله امتناع و ناتوانی اندیشیدن در فرهنگ دینی ما مطرح می‌شود. کتاب "امتناع تفکر" کوشش اوست برای روشن کردن این جنبه از فرهنگ و تاریخ ما. این کتاب مشروحا نشان می‌دهد که در فرهنگ دینی استثنائاً اندیشیدن ممکن شده است، اما چون امکان پروردن و بالیدن نداشته بی‌تاثیر مانده است.

کتاب نخست او توصیف و تشریح مفهوم امتناع و زمینه‌های نیاندیشیدن در فرهنگ دینی و کتاب "درخشش‌های تیره" بررسی و نقد جریانانهای روشنفکری در تاریخ ایران و مخصوصاً صد سال گذشته است. در این کتاب دوستدار با بهره‌گیری از دو مفهوم دینخویی و روزمرگی نشان می‌دهد که چگونه جریان روشنفکری در ایران معاصر ناتوان از طرح پروژه انتقادی و بازاندیشی در بینادهای فکری خود است. از دید او روشنفکر "آن کسی می‌تواند باشد که روشن فکر کند، روشن بیندیشد. از آنجا که اندیشیدن همیشه اندیشیدن چیزی است، حتی از این چیز خود اندیشیدن باشد، می‌توانیم بگویم روشن اندیشیدن یعنی اندیشیدن چیزی به روشنی به معنی چیزی را با اندیشیدن آشکار و درونما کردن". (درخشش‌های تیره ص 4) اما چنین روشنفکران در فرهنگ ما بسیار کمیاباند چرا که "آنچه بیش از هر چیز برضد روشنفکری داری سرشتی چنین تاریک است و روشنفکری را به توان و یارائش در برون کشیدن و نمایاندن این سرشت تاریک می‌توان شناخت در دو مقوله مشخص گردد: دینخویی و روزمرگی". دوستدار برداشت خاصی از دینخویی دارد و "به معنایی که ما از آن مراد می‌کنیم دینخویی الزاماً با دین به مفهوم تاریخی یا متداول آن و نیز با پارسایی اصیل که از شرایط دین است کاری ندارد. اما دینخویی چنانکه از نامش نیز نشان می‌دهد، در اصل از دین برمیآید و در منشاش به پارسایی به معنای پرهیز کردن از اندیشه و پرسشهای ناباب برای جامعه موروثی و ارزش‌های آن می‌رسد". دینخویی به باور او یعنی رفتاری که امور را بدون پرسش و دانش می‌فهمد.

دو روشنفکر دیگر که نقش مهمی در گسترش فرهنگ غرب و ورود اندیشه‌های سیاسی آن دیار در جامعه ایران بازی کرده‌اند می‌توان از جواد طباطبایی و حسن بشیریه نام برد. جواد طباطبایی پس از تحصیل در فرانسه به ایران بازگشت و نخستین کتاب خود را زیر عنوان "درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران" منتشر کرد. اکنون بیش از بیست و پنج سال از انتشار این کتاب می‌گذرد و او در این سال‌ها آثار بسیاری برای شناخت فرهنگ ایران و جریان‌های اساسی فکری غرب منتشر کرده است. شهرت

طباطبایی بیش از آنکه ناشی از آثار او در حوزه اندیشه سیاسی باشد در ارتباط با نقادی‌ها او بر روشنفکران ایرانی است. کار طباطبایی پژوهش در اندیشه سیاسی است و نه جامعه‌شناسی و یا تاریخ و محور اصلی تلاش‌های نظری خود را در گیر شدن با سنت برای باز کردن راه تجدید می‌داند.

حسین بشیریه دیگر روشنفکر ایرانی است که نقش مهمی در ورود و انتقال نظریه‌های مربوط به جامعه‌شناسی سیاسی بازی کرده است. بشیریه رساله دکترای خود را در انگلستان زیر عنوان "دولت و انقلاب ایران" به پایان رساند و در آغاز دهه ۶۰ به ایران بازگشت و از سال ۱۳۶۲ به تدریس در دانشگاه تهران مشغول شد. دغدغه اولیه بشیریه موضوع توسعه و عدم توسعه یافتگی ایران بود. اهمیت مسئله سیاست و اندیشه سیاسی او را به ترجمه کتاب برینگتون مور زیر عنوان "ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی" کشاند. در سال ۱۳۶۹ سردبیر مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی را به عهده می‌گیرد و بعداً سلسله مقالاتی را در باره تاریخ اندیشه سیاسی در مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی منتشر میکند. اهمیت دیگر بشیریه تربیت دانشجویانی است که برخی از آنان در صحنه سیاست و جریان اطلاع طلبی نقش مهمی ایفا میکنند. برای نمونه می‌توان به رساله برخی از شاگردان او "جایگاه عقلانیت در اندیشه هابرماس (حسنعلی نوزری ۱۳۷۲)، موانع رشد و توسعه جامعه مدنی در ایران (علیرضا نامور حقیقی ۱۳۷۲)، موعودیت در انقلاب روسیه و انقلاب ایران (سعید حجاریان ۱۳۷۳) اشاره کرد. بشیریه در دوران احمدی نژاد مجبور به ترک ایران شد و از سال ۱۳۸۵ تا کنون در دانشکده علم سیاست دانشگاه سیراکیوز مشغول بهکار است. اگر چه بشیریه کتاب‌های بسیاری را تالیف و ترجمه کرده است اما پس از ترک ایران ما شاهد انتشار آثار تازه ای از او نیستیم. تنها در دوران معروف به جنبش سبز مصاحبه‌ای از او در باره جنبش سبز و رابطه آن با انقلاب ایران چاپ گردید.

حوزه روشنفکری لائیک تنها محدود به چند نویسنده‌ای که از آنان نام بردیم نمی‌شود و روشنفکران جوانتری چون رامین جهانگللو، محمد رضا نیکفر نیز نقش مهمی در طرح مسائل مربوط به حوزه اندیشه سیاسی و مباحث روشنفکری بازی کرده اند اما پرداختن به کارنامه همه این روشنفکران خود موضوع نوشته دیگری خواهد بود.

## **بحران روشنفکران بلند پرواز و ظهور روشنفکران میانجی**

الگوی روشنفکری مرجع و یا بلند پرواز در ایران همچون بسیاری دیگر از کشورهای جهان با بحرانی همه جانبه روبروست، بحرانی که دارای ابعاد گوناگون است و به جایگاه، نقش، گفتمان روشنفکران و رابطه آنان با جامعه بازمی‌گردد. ادگار مورن در نوشته‌ای سالها پیش از بحران روشنفکران و کمرنگ شدن نقش و تاثیر آنان سخن گفت. در جهان عرب نیز عبدالله لارویی متفکر و سیاستشناس مراکشی سالها پیش کتابی با عنوان "بحران روشنفکران عرب" منتشر کرد و برخی از گرفتاریهای این روشنفکران را در شناخت مشکلات جامعه خود و غیر انتقادی بودن نسبت به دانش‌های تازه غرب را نشان داد. به نظر او جریان روشنفکری در جهان عرب و کلا در جهان اسلام در دام دو تله تاریخگرایی و سنتگرایی افتاده است.

مشکل و بحران امروز جریان‌ات روشنفکری و مخصوصاً روشنفکران بلند پرواز ایرانی در رابطه آنان با جنبش‌های اجتماعی فهم پذیر است. برای نمونه میتوان به نقش حاشیه ای روشنفکران بلند پرواز در

جنبش‌های اجتماعی چند سال گذشته در ایران و جهان عرب اشاره کرد. این جنبش‌ها بر اساس گفتمان روشنفکری ویژه ای شکل گرفت که رابطه‌ای با نمونه‌های گذشته تجربه‌های روشنفکری نداشت. در این جنبش‌ها الگوهای تازه و نوظهور روشنفکری در روند خلاقیت جمعی و پراکسیس اجتماعی نقش مهمی ایفا کردند. به بیان دیگر جنبش‌های اجتماعی معاصر در جهان اسلام را می‌توان جنبش‌های بدون روشنفکر مرجع و یا بدون گفتمان هدایت‌گر و ساختارساز نام داد. این به معنای عدم تاثیر و نفوذ این روشنفکران نیست بلکه میزان و نوع نفوذ آنها دستخوش تحول شده است و دیگر نقش مهم در شکل دادن به جنبش‌های اجتماعی ندارند ضمن اینکه مخاطبان آنها دیگر نقش مرید و شاگرد و دنباله رو ندارند.

داوری در باب تحولات روشنفکران و نقش آنان کار ساده ای نیست و می‌توان دو گروه را از هم تفکیک کرد: گروهی بر آنند که دوران ایدئولوژی‌ها به سر آمده و جهان امروز را دیگر نیازی به آن نیست. گروه دیگر با چنین تعبیری مخالفند و بر آنند که در دوران پس از فروپاشی دیوار برلین ایدئولوژی لیبرال بر جوامع غربی مسلط شده و نتیجه این چرخش مهم شکل‌گیری "دوران کم‌ارجی روشنفکران" است. این دو نظریه به دو نتیجه‌گیری متفاوت درباره نقش و جایگاه روشنفکر هم منجر می‌شوند. برای دیدگاه اول دوران روشنفکری بهسر آمده و نقش پیامبرگونه روشنفکر و اعتراض به جامعه بر مبنای اوتوپییای مطلق‌گرا اصالت خود را از دست داده است. نگاه دوم اما بر آن است که روشنفکر باید با فضای جدید حاکم در ستیز باشد و سعی کند اوتوپییای جدیدی را بوجود آورد و پیرامون آن جوامع را دوباره به حرکت دعوت کند و بر ضد لیبرالیسم اقتصادی و نابرابری‌ها بشوراند.

این دو فرضیه هر یک بخشی از واقعیت جهان مدرن را در بر می‌گیرند بدون آنکه قادر باشند همه ابعاد وضعیت کنونی جوامع پیشرفته را نمایان کند. آنچه از نظر ما رو به زوال گذاشته و یا به پایان رسیده نه ایدئولوژی در همه روایت‌های آن که ایدئولوژی‌های تمامیت‌گراست که در برگیرندهی همه ابعاد هستی بودند. از این رو نوعی خاص از روشنفکر هم که با چنین ایدئولوژی‌هایی و چنین دورانی سر و کار داشته هم رو بهزوال است. روشنفکر آوانگارد (پیشرو) یا مرجع که نقش پیامبرگونه برای خود متصور بود و وظیفه خود را ارائه راه حل‌های از پیش ترسیم شده برای جامعه می‌دانست در شرایط جدید موضوعیت خود را از دست داده است. الگوی این نوع روشنفکر پیش از آنکه زولا و یا مارکس باشد سارتر و یا لنین است. این نوع روشنفکر در غرب نیز به حاشیه رانده شده و تنها کسانی مانند نوآم چامسکی در آمریکا و یا آلن باديو در فرانسه یادآور چنین چهره روشنفکری هستند.

افول قدرت روشنفکری به معنای پایان روشنفکری نیست بلکه به معنای پایان شکلی از روشنفکری است که کاربرد و اعتبار خود را از دست داده است. البته نمی‌توان داوری یکسان در باب کاهش تدریجی و زوال روشنفکران در غرب و کشورهای غیر غربی داشت. واقعیت این است که در غرب زوال قدرت روشنفکران پیشرو و مرجع و کاهش نفوذ تاریخی آنها در جامعه از دهه هشتاد آغاز شده است و کسانی هم از پایان روشنفکری سخن گفتند. ولی در جوامعی که روند تجدید ناتمام مانده و یا دچار بحران است روشنفکران اگرچه در حرکت‌های اجتماعی نقش‌شان ناچیز است، ولی هنوز کلام و گفتمان آنان در پهنه فکری اهمیت داشته و ارج و قرب‌شان را در عرصه عمومی هنوز کاملاً از دست نداده اند.

## جنبش سبز و ظهور روشنفکران میانجی

با کمرنگ شدن نقش روشنفکران بلند پرواز ما شاهد حضور شکل تازه ای از روشنفکری هستیم که نام روشنفکران میانجی و یا واسط به آن داده ایم. این سنخ از روشنفکری با حرکت معروف به جنبش سبز و مهاجرت بخشی از روشنفکران و کنشگران جوان به خارج از ایران اهمیت بسیار یافت. یکی از ویژگی‌های مهم جنبش سبز، عدم حضور و یا تاثیر ناچیز روشنفکران پیشرو یا «آوان گارد» بود. آنها دیگر چون سال ۱۳۵۷ نقش اساسی را در شکل دادن به ذهنیت جنبش اجتماعی و بازیگران آن ایفا نکردند و تاثیر آنها بیشتر حاشیه‌ای و محدود در حوزه فکری و نظری بود و جوانان فعال در حوزه مدنی پیروان این روشنفکران به شمار نمی‌رفتند. این سبک و سیاق جدید از روشنفکری در ایران (در کشورهای مشابه) را روشنفکر میانجی و یا واسط می‌نامیم.

نقش موثر و تعیین کننده را در جنبش سبز، جوانان و بلاگ نویس مرد و زن، خبرنگاران و عکاسان خودجوش، مدافعان حقوق بشر در سطوح مختلف، دختران و پسران جوانی که خواسته و ناخواسته الگوهای رفتاری جدیدی را ابداع کرده بودند و در تظاهرات قبل و بعد از انتخابات خواستار گشایش فضای سیاسی و فکری بودند و با حرکت خود نقش مهمی در کمرنگ کردن روشنفکران بلند پرواز بازی کردند.

به‌طور مثال در حرکت فمینیستی مسائل خانواده در ابعاد ملموس و روزمره آن و نه تئوری‌های پیش ساخته در مد نظر است. در بین روشنفکران میانجی زن و مرد، هنرمند و بلاگ نویس، متخصص رشته‌های علمی و فنی و جوان و میان سال دیده میشود و انسجام فرهنگی و اجتماعی قشر روشنفکر را به پرسش می‌کشد. دیگر روشنفکر وابسته به قشری خاص با دید و الگوی فکری و برداشت خاصی نیست و بر خلاف اکثریت قاطع روشنفکران بلند پرواز که سابقه ادبی، فلسفی، دینی و یا تاریخ نگاری دارند، اینان در عمل میتوانند متعلق به هرگروهی باشند، یا تحصیلات در رشته‌های علمی، هنری و یا تکنولوژی (بویژه می‌نامند) داشته باشند که نقش آن در social media رشته های نوین رسانه های اجتماعی که غربی ها گردش اطلاعات به صور جدید غیر قابل انکار است. در این زمینه نقش زنان در استفاده از تکنولوژی‌های ارتباطی تعیین کننده است و تقسیم بندی‌های سنتی بین زن و مرد و نقش سنتی اجتماعی زنان فاقد معنا و مفهومی جدی در این زمینه است. به وجود آمدن روشنفکری زنانه به نوبه خود به پرسش کشیدن روشنفکری بلند پرواز است که صبغه فکری آن (با وجود چند استثناء) با مرد سالاری در همتینده است، اگر چه داعیه فراجنسیتی بودن را دارد.

رشته های مرتبط با حقوق مدرن، بویژه حقوق بشر، نقشی اساسی در اشکال جدید روشنفکری ایفا می‌کند. روشنفکر میانجی یا واسط فاقد رسالت اجتماعی نیست ولی آنرا در رابطه مستقیم با زندگی روزمره از یک طرف و مسائل ملموس اجتماعی قرار می‌دهد. به‌طور مثال، روشنفکران زن در حرکت‌های اجتماعی فمینیستی جاری در ایران به مسئله ملموس خانواده (و در قالب آن به طلاق، حضانت فرزندان، تعدد زوجات...) می‌پردازند و نه به جایگاه کلی زن در اسلام و یا جامعه آرمانی، آنگونه که زنان روشنفکر در گذشته به آن می‌نگریستند و معتقد بودند که در جامعه آرمانی مساوات زن و مرد در قالب جامعه بی طبقه به طور خودکار تحقق می‌پذیرد. همچنین، در جنبش سبز در سال ۲۰۰۹ خواسته‌های جوانان و روشنفکران واسط بر آزادی‌های ملموس و روابط روزمره متمرکز بود و نه بر



آزادی‌های منتزع از واقعیت اجتماعی در جامعه یوتوپيائی گسسته از آنچه که هست به نام آنچه که باید باشد در آینده ای بسیار دور و دور از ذهن. این شکل از روشنفکری نوین هم در ذهنیت خود و هم در رابطه با مخاطبان بسیار متحول شده است و دیگر اعتنایی به آرمانگرایی‌های این‌جهانی و یا آن‌جهانی ندارد. این ذهنیت جدید به نوعی در گسست با ذهنیت روشنفکران بلند پرواز است که دچار نوعی «گستاخی» و «خود بزرگ بینی» و «خود محوری» بودند. البته در حوزه پژوهش نباید به آرمانی کردن یک گروه پرداخت و این روشنفکران نیز دارای مشکلات و معضلات خاص خود هستند و در بسیاری از موارد می‌توان به آن با دید انتقادی نگریست و نقاط ضعف آنرا بر شمرد. یکی از آنها وابستگی مفرط به وضعیت موجود و حرکت‌های اجتماعی است که در بطن آن این نوع روشنفکر شکوفا می‌شود. بطور مثال جنبش سبز باعث به وجود آمدن روشنفکران خودجوش شد که خوستار نظام سیاسی باز در سطح جامعه و استقرار آزادی‌های فردی بودند. ولی با به بحران کشیده شدن این حرکت این روشنفکران خودجوش نیز پس از چندی پویائی خود را از دست دادند و به تدریج به خاموشی گرویدند. ضعف دوم نداشتن انسجام فکری و مقطعی بودن برداشت‌های آنهاست. ذهنیت این روشنفکر از خودمختاری نسبی، نسبت به سنت‌های روشنفکری در جامعه برخوردار است ولی همین خودمختاری و وابستگی به وسائل باعث می‌شود تا او (social media) مدرن ارتباط جمعی و تکنولوژی‌های جدید رسانه‌های اجتماعی نتواند به سهولت بحران اجتماعی را تجزیه و تحلیل کرده و با استفاده از مفاهیم در دسترس روشنفکر بلندپرواز تاکتیک‌ها و یا استراتژی جدیدی را ابداع کند که بر مبنای آن هم خود را با واقعیت تطبیق دهد و هم به اجتماع راه‌های مناسب پیشنهاد دهد. روشنفکر واسط شکننده و بی ثبات است و هر دو این خصائص ناشی از وضعیت فرهنگی و اجتماعی او در جامعه است. همچنین، این روشنفکر از ضعف سیاسی رنج می‌برد که منتج از سیستم فکری اوست که اخلاقیات را بر سیاست ترجیح می‌دهد و به دنبال آرمان‌های مرتبط با حقوق بشر و یا خواسته‌های ملموس آزادی و یا فرهنگی است. به عبارت دیگر آنچه نقطه قدرت و نشانه پویائی این روشنفکر است دلیل ضعف و استیصال او در بعضی شرایط نیز می‌باشد. به‌طور مثال، در انقلاب‌های عربی موسوم به بهار عرب، نقش روشنفکران میانجی بسیار مهم بود ولی پس از سرنگونی بن علی در تونس و مبارک در مصر همین روشنفکران جوابی متناسب با بحران سیاسی نداشتند و راه را برای گروه‌های سیاسی اسلامی باز گذاشتند.

حرکت نسل جدید روشنفکران تا حدود زیادی خود جوش بود. جنبش سبز را به‌طور عمده گروه‌های جدید روشنفکری شکل دادند و پویایی درونی جنبش نیز به روی هویت و شیوه مشارکت آنها تاثیر فراوانی بر جا گذاشت. به همین دلیل هم شکست آن، دست کم در صحنه سیاسی، بسیاری از آنان را دچار سرخوردگی و یأس کرد. این حالت روحی دوران پس از شکست را می‌توان در موسیقی، اشعار و سایر آثار فکری و نوشته‌ها و یا ذوقی آنان مشاهده کرد ولی همزمان الگوی رفتاری آنان پس از فروپاشی جنبش سبز همانند روشنفکران بلند پرواز نبود.

در جنبش سبز، با وجود رهبری آن که خود را ملتزم به نظام خداسالارانه می‌دانست، شاید برای اولین بار مسئله فردیت دور از هر نوع پدیده استعلائی (چه مذهب، چه ملت) به‌صورت مستقل مطرح شد و سوبژکتیواسیون برای فرد جدید، فارغ از هر نوع قدسیت ماوراء فردی، به صورت خود آگاه، در تظاهرات خیابانی به نمایش گذاشته شد. این پدیده در انقلاب‌های عرب به‌صورت واضح‌تری در مصاف با حکومت‌های خود کامه مطرح شد که یکی از شعارهای اصلی آنها «کرامت» شهروند بود، کرامتی که

پیش فرض آن بهرسمیت شناختن حقوق او از طرف دولت بود. در ایران نیز در سطح عمومی حق شهروندی در قالب شعار «رأی من کو؟» به معرض دید عموم گذاشته شد. در انقلاب اسلامی صحبت از حقوق شهروندی توهین به مقدسات تلقی می‌شد و شهروند فقط حق آنرا داشت تا طالب شهادت شود و خودیت خود را قربانی امت مسلمان نماید. جنبش سبز مسئله حق فرد را در رابطه نه با قدسیتی فراسوی ذهنیتش بلکه در بطن همان ذهنیت، یعنی سوژکتیواسیون، در قالب تظاهرات خیابانی، در افواه عمومی، به نمایش گذاشت. این «ذهنیت سازی» فراسوی جنسیت، در ارتباط با پسران و دختران جوان، برای اولین بار به‌طور دسته جمعی و در سطح وسیع، در جنبش خیابانی، به‌مرحله‌اجرا در آمد که در آن نقش روشنفکران بلند پرواز، همانگونه که اشاره رفت، ناچیز بود. این حرکت نشانه آن بود که عرصه عمومی دیگر عرصه‌ای فقط مردانه نیست و زنان نیز در آن، پابه‌پای مردان، نقش آفرینند. این پدیده را روشنفکران پیشرو که در اکثریت قاطع آنها مردسالاری پدیده‌ای غیر قابل انکار محسوب می‌شد، به هیچ وجه در مد نظر قرار نداده بودند و این گروه‌های کثیر روشنفکران واسط هستند که موفق به‌روی صحنه بردن آن در خیابان شدند.

روشنفکران میانجی از تحمل‌پذیری بالائی از انتقاد بر خود برخوردارند و در جستجوی شهرت در فضای عمومی نبوده و بر عکس، در پی آناند تا به‌عنوان یک شهروند در جامعه مطرح شوند و نه یک روشنفکر فرهمند. همچنین، عدم موفقیت جنبش سبز باعث مهاجرت بسیاری از آنها به غرب و یا فرو رفتن در خود و احاطه ناامیدی عمیق بر آنهاست. از ویژگی‌های این نوع روشنفکر خاموشی و اضطراب شدید و احساس عمیق بیهودگی و ابراز آن از طریق موسیقی و خوانندگی پاپ و یا سبک‌های جدید مثل «هوی است و نه بازگشت به ایدئولوژی یا تئوری‌سازی شکست‌ها و ناکامی‌ها (Heavy Metal) «متال»

## نتیجه‌گیری

می‌توان روشنفکران لائیک را که از دل نهادهای آموزشی مدرن سر برآوردند، پدیدآورنده حوزه روشنفکری در ایران معاصر دانست. آنان با تکیه بر الگوی عرفی غرب و در گسست با حوزه‌های مختلف فرهنگ سنتی موفق به ساختن این فضای فکری تازه شدند.

آنان از همان آغاز متاثر از تجربه غرب به ساختن ایدئولوژی‌هایی چون ناسیونالیسم، مارکسیسم، و روایت‌های گوناگون ایدئولوژی‌های غربی مشغول شدند. به دلیل بعد اعتراضی رفتارهای سیاسی‌شان، اکثریت آنان هم در دوران پهلوی و هم در دوران پس از انقلاب مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، هر چند تعداد کمی از آنها همراه با نظام حاکم در ایران قرار گرفتند. تاریخ روشنفکران لائیک نشان از تاثیرپذیری آنان از هم‌تایان غربی خود و نوعی نزدیکی و همدلی با آنان است. کوشش‌های نظری این روشنفکران در بسیاری از مواقع در گسست با چهارچوب‌های ذهنی جامعه ایران است و چنین امری باعث به حاشیه راندن آنها می‌شود. این روشنفکران با برخی از نوآوری‌های خود بر جریان روشنفکری دینی تاثیر گذاشتند. در دوران پیش از انقلاب بسیاری از کارهای شریعتی و بازرگان و نظریه پردازهای آنان به نوعی واکنش به سنت فکری چپ و مقابله با اندیشه‌های مارکسیستی بود. پس از انقلاب نیز روشنفکران لائیک با گسست از اندیشه‌های چپ‌گرایانه و در طرح مفاهیم فلسفه سیاسی مدرن نقش مهمی ایفا کردند و با ترجمه بسیاری از آثار فلسفه سیاسی غرب به گسترش مفاهیم مدرن کمک کرده و بسیاری از مفاهیم ساخته و پرداخته آنان از سوی روشنفکران دینی وارد عرصه عمومی شد.

امروز ما شاهد تحول عمیق و بنیادی در میان روشنفکران لائیک هستیم. اینان با کنار گذاشتن مارکسیسم و ناسیونالیسم رویگردانی از ایدئولوژیهای تمامیت‌خواه به نوعی بینش اخلاقی و غیر ایدئولوژیک روی آورده و مدافع ارزش‌های جهانشمول چون حقوق بشر، مدارا، جامعه مدنی شده‌اند، ارزش‌هایی که تا دیروز تحت عنوان ارزش‌های بوژوایی طرد می‌شد.

در حالیکه تا پایان دهه ۶۰ روشنفکران لائیک در تلاش چیرگی بر فضای عمومی بودند امروز آنان خود را جزئی از این فضای احساس میکنند. با تامل در تاریخ تحولات حوزه روشنفکری در غرب و ایران ما شاهد پایان آرمان‌گرایی‌های انقلابی بوده و روشنفکرانی که برای خود رسالتی پیامبرگونه قائل بودند اکنون آفتاب اقبالشان در حال غروب کردن است.

با فروپاشی کمونیسم در سطح جهانی و تجربه تلفیق دین با سیاست در ایران پس از انقلاب، نشانه‌های نزدیکی میان روشنفکران لائیک و دینی را می‌توان دید. اگر روشنفکران لائیک با تجربه کمونیسم از آرمان خواهی‌ها تمامیت‌گرایانه خود دست کشیدند، روشنفکران دینی نیز پس از تجربه انقلاب اسلامی اکنون مدافع جدائی حوزه سیاست از دخالت دین هستند و بر این باورند که با چنین کوششی هم باعث حفظ دین و هم گسترش دموکراسی خواهند شد.

بخشی از روشنفکران لائیک هر چند از نظر جغرافیایی در غرب هستند اما نوشته‌ها، ترجمه‌ها و تالیفات آنان بر حوزه روشنفکری تاثیر می‌گذارد. نوشته‌های داریوش آشوری و ترجمه‌های او، کتاب‌های آرامش دوستدار، ترجمه بخشی از تولیدات فکری دانشگاهیان ایرانی در خارج، نمونه‌ای از کارهایی است که در فضای فکری ایران هنوز طنین دارد.

---

شناسی و رئیس مطالعات در «مدرسه مطالعات عالی علوم‌فرهاد خسروخاور، استاد جامعه \* های فرانسه و انگلیسی، بیش از ده کتاب اجتماعی»، پاریس است. افزون بر مقالات علمی فراوان به زبان ها راتوان این کتاب‌های فرانسه و انگلیسی از فرهاد خسروخاور منتشر شده است که از جمله می‌توان به زبان بردنام:

L'Utopie sacrifiée: sociologie de la révolution iranienne//L'Islamisme et la mort: le martyr révolutionnaire en Iran//Anthropologie de la révolution iranienne: le rêve impossible//L'Islam des jeunes// Iran: comment sortir d'une révolution religieuse// L'Instance du sacré: essai de fondation des sciences sociales// Les Nouveaux Martyrs d'Allah// L'Islam dans les prisons// Quand Al Qaïda parle: témoignages derrière les barreaux// La Radicalisation

محسن متقی، دارای دکترای جامعه‌شناسی و مدیر آموزشی در مرکز اجتماعی در ورسای، مدرس \*\* جامعه‌شناسی در «مرکز دخالت اجتماعی» در پاریس (مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی، پاریس). دارای دو کتاب (که یکی از آن به زبان فرانسه و مشترک است) و مقالات متعدد درباره‌ی جریان روشنفکر دینی به فرانسه و فارسی.

عنایت حمید ، سیری در اندیشه سیاسی عرب از حمله ناپلئون به مصر تا جنگ جهانی دوم، امیر کبیر، 1376

Manaf zadeh Alireza, la construction identitaire en Iran, Harmattan, 2009

امروز و با توجه به تغییر و تحولات جامعه ایران دآوری در باره آن دوران بسیار تغییر کرده است و جدا از نقادی‌هایی که از دورن این جریان‌ها ما شاهدیم، اکنون برخی از نشریاتی که در داخل منتشر می شود به نقد چپگرایی آن دوران پرداخته است.

نوشته رضا خجسته زیر عنوان فدائیان جهل و سرمقاله های مهرنامه به قلم محمد قوچانی آغاز گر دوباره بحث و گفتگو در باب این دوران است.

: در باره نوشته هایی که به نقدچپ پرداخته اند کتاب زیر خواندنی است

مازیار بهروز، شورشیانآرمانخواه. در این کتاب نویسنده به خوبی نشان می دهد که فروپاشی جریان چپ در ایران نه ناشی از سرکوب جمهوری اسلامی و یا حوادث بین المللی بلکه ناشی از ناتوانی چپ در تحلیل انقلاب و تحولات ایران بود.

داریوش آشوری، پرسه ها و پرسش ها، نشر آگه، 1388

مهرزاد بروجردی، تراشیدم پرستیدم شکستم، نشر نگاه معاصر، 1389 ص 123-125

داریوش آشوری، سخنرانی در پاریس، 1391

در باره روشنفکری دهه 40، مصاحبه سیروس علی نژاد با محمد صنعتی

به نقل از کاظم کردوانی، «بسترهای فکری، فرهنگی و اجتماعی پیدایش جنبش سبز»، نشریه آزادی اندیشه، شماره اول خرداد 94

اندیشه پویا ، مرداد و شهریور 1392، ص 101

ملک الشعراى چریکهای فدائی نشد م تا مترجم نیجه بمانم، گفتگو با داروش آشوری در باره کارنامه ۵۰ ساله اش، اندیشه پویا ، مرداد و شهریور ۱۳۹۲

بابک احمدی، ساختار و تاویل متن، جلد 1 ، نشانه شناسی و ساختار گرایى ،نشر مرکز، 1370، جلد 2، ،شالوده شکنی و هرمنوتیک

بابک احمدی، دهه تضادها ایران درگیر تحولی سریع، آمیزه ای بود از کهنه و نو، اندیشه پویا، آذر و دی 1392

آرامش دوستدار، امتناع تفکر در فرهنگ دینی، انتشارات خاوران، پاریس، 1383

گزارشی از انجمن دوستداران اندیشه در برلین

آرامش دوستدار، درخشش های تیره، ناشر اندیشه آزاد، کلن، 1370، ص 7

آرامش دوستدار، درخشش های تیره، ص 7 و 8

تجددی دیگر، روشنفکری دینی و تجدد در گفتگو با جواد طباطبایی، روزنامه همشهری، 5 تیر ماه 1382

داده های مربوط به بشیریه مربوط به شماره 38 مجله مهرنامه است که بخش ویژه ای زیر عنوان “پیشگوی اعتدال چرا دکتر حسین بشیریه در عصر پسا احمدی نژاد اهمیت دوباره می یابد؟ مقاله متین غفاریان زیر عنوان پیشوی عصر اعتدال تحولات فکری بشیریه را به خوبی نشان می دهد

Abdallah Laroui, La crise des intellectuels arabe, traditionalisme ou historicisme, ed Maspero, 1974

محمد جواد غلامرضا کاشی، چرا روشنفکران با بحران مخاطب روبرو شده اند؟ مجله ایران فردا، بازنشر در بلوگ نویسنده، در این مقاله به تحولات روشنفکری دینی پرداخته و به مقایسه بسیار جالبی میان شریعتی، سروش و ملکیان دست زده است و معتقد است که “در مقطع دکتر شریعتی، صحنه به یک میدان شلوغ و پر هیاهو شباهت داشت، با دکتر سروش به یک سالن سخنرانی رسیدیم که سخنان عمیق و تامل انگیز در آن رد و بدل می شد، با دکتر ملکیان همه به خانه رفتند چراغ ها را هم خاموش کردند، حال از کدام روشنفکر و مخاطب می پرسید؟